

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در بیان سوم محقق اصفهانی بود برای دفع شبهه این که غایت چیزی است که ما
اطلاع از آن نداریم بنابراین تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه می‌شود.

بیان سوم ایشان حاصلش این بود که ولو بپذیریم که ورود هم به معنای وصول هست و
هم به معنای صدور اما در این روایت شریفه قرینه‌ای وجود دارد که باید آن را به معنای
وصول بگیریم نه صدور، و آن قرینه این است که اباحه و مطلقیتی که در مغیا ذکر شده
یک معنایی است که قابلیت این را ندارد که غایتش صدور نهی باشد، بنابراین به این قرینه
می‌فهمیم که این ورود به معنای وصول است. حالا توضیح مطلب این بود که ایشان فرمود
که این اباحه و مطلق بودن شیء دارای سه معنا می‌تواند باشد؛ یک به معنای لاجریت
عقلی که به آن می‌گویند اذن مالک یعنی قبل از این که شرعی بیاید و شارع در مقام
قانون‌گذاری بریاید عقول می‌گویند این مالک است، این چیزها را خلق کرده، ماها را هم
خلق کرده، این‌ها را هم در اختیار گذاشته پس علی القاعده باید راضی باشد به این که ما
تصرف بکنیم، نه به عنوان شارع، به عنوان این که مالک اشیاء است و ما را هم دعوت
کرده مثل آن وقت بحث مفصل کردیم، مثل کسی که مهمانی را دعوت می‌کند به منزل
می‌گویید بفرمایید، سر سفره‌ای می‌گوید بفرمایید بنشینید، توی این سفره هم غذا است،
دیگر لازم نیست از او پرسید اجازه می‌فرمایید ما بخوریم. همین که گفته بیاید این جا
معنایش این است که من به عنوان مالک راضی‌ام. این می‌شود اباحه مالکیت.

پس حدیث معنایش این می‌شود که همه اشیاء مباح است برای شما تا این که در واقع آن
مالک واقعی که خدای متعال است قانون نهی را جعل بکند. ایشان می‌فرماید این معنا
معقول است، عقلاً اشکالی ندارد واقعاً هم همین جور است، همان کسی که ما را دعوت
کرده سر سفره بگوید آقا از این غذا نخورید، این را گذاشتم مثلاً یک شخص خاصی
می‌خواهد بیاید، شما از این غذا نخورد، دیگر نمی‌شود خورد. اما چیزی که هست، بعید از
این روایت است که در زمان صادق سلام الله علیه و بعد از آمدن شریعت است و دیگر
این که همه چیزها بیان شده به توسط پیامبر اکرم (ص)، دیگه امام صادق بفرماید «حتی
یرد فیه نهی» یعنی چی، یعنی در آینده؟ چون یرد هم هست، یعنی مستقبل، مستقبلی که
ندارد این جا. بنابراین حمل بر این، امر بعیدی است ولو ذاتاً معقول است. پس این
احتمال می‌رود کنار.

احتمال دوم این است که مراد از این اباحه اباحه شرعیه واقعیه باشد که اباحه شرعیه
واقعیه، منشأ آن عدم الاقتضاء است. از لاقضایات موضوع منشأ می‌گیرد، یعنی اقتضای
حرمت نیست، اقتضای وجوب نیست از این جهت اباحه جعل می‌شود.

س: ...

ج: بله، حالا این در کلام ایشان این فرض که ما اباحه اقتضائیه هم داریم در کلام محقق اصفهانی نیست، این یکی از ایرادات به ایشان است که چرا گفتید سه تا، چهار تا است.

اگر این باشد این روشن است، این هم نمی‌تواند مغیای به این غایت بشود که «حتی یرد فیه نهی» چرا؟ چون خلف فرض است، چیزی که فرض این است که لاقتضاء است این چطور می‌تواند بعداً «یرد فیه نهی» این یک فرض محال است، مگر شارع تقییدش کرده باشد، غایتش را یک امر محالی قرار داده باشد. می‌گوییم امر درست است تا این که اجتماع نقیضین لازم بیاید.

س: محال که نیست، ...

ج: حالا این‌ها را ان شاء الله بررسی می‌کنیم. حالا فعلاً کلام ایشان معلوم بشود.

پس بنابراین در این مورد هم چون خلف فرض است که لاقتضاء است معنایش ...

س: کشف می‌کند ...

ج: می‌خواهد نهی وارد بشود باید لا اقتضاء بشود اقتضاء و الا حرمت بدون اقتضاء که معنا ندارد.

إن قلت.... خود ایشان یک إن قلتی را طرح کردند و جواب دادند که درست است، به حسب ذات یک شیءای ممکن است لاقتضاء باشد ولی طرّو عنوانی بشود که آن اقتضاء حرمت را دارد مثل این که مثلاً شرب الماء فی نفسه مباح است اما یک عنوانی ممکن است مترتب بشود که یا حرام بشود یا واجب بشود. مثلاً یک ماء مغضوب باشد، به عنوان طرّو این عنوان غصب می‌شود حرام ولو به ذاته مباح است و لاقتضاء است. یا تشنگی پیش می‌آید که اگر آب نیاشامد هلاک می‌شود، این طرّو باعث می‌شود که بگوییم واجب است ولو فی نفسه لاقتضاء است. ایشان می‌فرمایند این درست است ولی ظاهر حدیث این است که «حتی یرد فیه نهی» یعنی به همان عنوانی که مباح است، نه موضوع دیگری، چون آن عناوین دیگر اگر حرام می‌شود، چه می‌شود «یرد فیه نهی» در آن شیء نیست، در آن عنوان است، آن عنوان منطبق شده یعنی غصب حرام است، یعنی نجات نفس واجب است، منتها آن حرام، الان آن غصب با این متحد شده، منطبق شده. پس «کل شیء مطلق» یعنی هر شیء خودش مطلق است حتی یرد در خود آن، نه در یک عنوان آخری که بر این مطبق می‌شود. پس بنابراین اگر به عناوین دیگر بود این ربطی به آن اباحه شیء ندارد. الان وقتی که ... آب غصبی را می‌گوییم این مباح است من حیث الذات، حرام است از حیث غصب. هر دو با هم جمع است و اشکالی ندارد.

پس اباحه واقعیه هم قابل تعقل نیست. هذا اگر این «حتی یرد فیه نهی» غایت قرار گرفته باشد. که ظاهر حدیث هم همین است که این غایت است، اگر احتمال بدهید شما، یک احتمال خلاف ظاهر البته که این غایت نیست، این محدد موضوع است. می‌خواهد شارع بفرماید هر چیزی که نهی ندارد... این موضوع، چیزی که نهی ندارد حلال است. غایت ذکر نمی‌کند برای آن، این محدد موضوع است، خصوصیات موضوع را دارد ذکر می‌کند.

ایشان می‌فرماید این هم معقول نیست چون این یا عنوان مشیر و معرّف است یا واقعاً

شرط است. وقتی یک قیدی می‌آورند، موضوع را مقید به قید می‌کنند دو نحوه تصویر دارد؛ تارَةً واقعاً شرط است، تارَةً نه شرط نیست می‌خواهند با این موضوع با این قید تعریف کنند موضوع واقعی را. مثلاً می‌گوید «اکرم هذا الجالس» این الجالس درسته در عبارت آمده و قید است، اما جلوس او دخالت ندارد. چون الان نشسته می‌خواهند بگویند این عالم است حالا که پا شده ایستاده می‌گویند اکرامش کن. الان به عنوان معرّف دارند می‌گویند «اکرم هذا الجالس» چون این نشسته، همه ایستادند این نشسته، با همین می‌شناسیم کیست که بگوید هذا الجالس، اما الجالس شرط اکرامش نیست. حالا بایستد یا بخوابد هم باید باز اکرامش کرد، پس قیودی که آورده می‌شود تارَةً معرّف است یعنی خودش شرطی نیست، شرط حکم نیست، فقط عنوان معرفیت دارد، طریقت دارد، مثل این مثال، گاهی هم نه، شرط است. اگر ایشان می‌فرماید به عنوان معرّف باشد توضیح واضحات دادن است. چیزی که حرام نیست حلال است، معنای آن این می‌شود دیگر، این معرّف به چیست؟ معرف به چیزهایی که حرام نیست. شارع می‌خواهد بگوید این چیزهایی که حرام نیست این‌ها حلال هستند. معلوم است هر چیزی حرام نیست حلال است دیگر، گفتن ندارد که امام صادق سلام الله علیه بیايند این را بیان بفرمایند، امام بخواهد این را بیان بفرماید. اگر شرط بخواهد باشد یعنی هر چیزی به شرط این که حرام نباشد، نهی در آن وارد نشده باشد به این شرط حلال است. این هم همان طور که محلش بیان شده باطل است و مستحیل است چون عدم هیچ ضدی شرط وجود ضد آخر نیست. بله ملازم با آن است اما شرطیت ندارد. عدم ضد شرط نیست حالا یکی از وجوهش هم... در محل خودش این‌ها دیگه باید بحث بشود، آن برهانش آن جاست؛ عدم چیزی نیست که بخواهد شرطیت داشته باشد.

پس بنابراین اگر ما جمله را به آن که ظاهرش هست معنا کنیم که غایت دارد قرار می‌دهد معقول نیست چون این غایتی است که از آن خلف لازم می‌آید، خلف فرض لازم می‌آید. اگر نه، غایت نباشد قید باشد، این قید اگر معرّف است توضیح واضحات دادن است و لایلیق بالامام(ع). اگر بخواهد شرط باشد مستحیل است چون عدم ضد شرط وجود ضد آخر نیست. مثلاً شرط سفیدی این دیوار این نیست که سیاه نباشد. شرطش این نیست. بله سیاهی با سفیدی جمع نمی‌شوند، این درست است ولی شرط آن نیست. پس این احتمال هم نمی‌شود مراد باشد یعنی اگر این مراد باشد نمی‌شود این غایت آن باشد، نمی‌شود این قید باشد. و اگر اباحه ظاهریه مقصود باشد که اباحه ظاهریه برای چه چیزهایی است، مال مشکوک الحرمة و الحلیة هست دیگه. اباحه ظاهریه موضوعش مشکوک الحرمة و الحلیة است. این را هم ایشان می‌فرمایند که اباحه ظاهریه نمی‌شود مغبای به این غایت باشد، چرا؟ سه بیان دارند برای این جهت؛

بیان اولشان این است که اباحه ظاهریه نمی‌شود غایتش یک امری باشد که آن غایت مجامع است با موضوع واقعی اباحه ظاهریه. نمی‌شود غایت آن باشد چرا؟ چون معنایش این است که با این که موضوع تام و تمام برای اباحه ظاهریه وجود دارد اما چون غایت آمده دیگه آن حکم نباشد، این تخلف حکم از موضوعش است.

توضیح مطلب:

اباحه ظاهریه موضوعش چیست؟ مشکوک الحلیة و الحرمة است. من الان این تثن را، شرب تثن را شک دارم حلال است یا حرام است. شارع به بگوید این حلال است تا من در واقع حرمت روی آن جعل نکنم. در واقع نه این که به تو برسد. در واقع حرمت روی آن

جعل بکنم. آن وقت وقتی من در واقع حکم حرمت را جعل کردم این حلیت ظاهریه دیگر تمام می‌شود. این حلیت ظاهریه اگر شارع در واقع حرمت جعل بکند، آن جعل واقعی شارع که شک من را از بین نمی‌برد. این الان مشکوک الحلیة و الحرمة هست یا نیست؟ هست و حلیت ندارد. با این که موضوع برای حلیت ظاهریه وجود دارد پس حلیت تمام شده، غایت آن رسیده و تمام شده، این لازم می‌آید با این که موضوع تام و تمام برای حکم وجود دارد، حکم وجود نداشته باشد.

س: ...

ج: همه عالم می‌دانند مسلم است، موضوع حلیت چیست؟ موضوع حلیت ظاهریه آن است که شک در حکم آن کردیم. هر موضوعی که مشکوک است حکم واقعی آن، موضوع ادله احکام ظاهریه است.

س: از این حرف چه استفاده می‌شود که موضوع اباحه ظاهریه عدم جعل حکم واقعی است، تا جعل نشده مباح است در ظاهر.

ج: هر چیزی که شما شک در حکم واقعی آن دارید، نمی‌دانید حکم واقعی آن چه هست، حکم ظاهری دارد. هر چیزی که شما شک در حکم واقعی آن می‌کنید حکم ظاهری دارد.

س: من نمی‌دانم که جعل شده یا نشده تا زمانی که ... بشود و الان به نظر می‌شود یک مسامحه‌ای هست از اول موضوع اباحه ظاهریه...

ج: این می‌گوید همه می‌دانند، هر کسی وارد حوزه علمیه شده یک ذره درس خوانده می‌داند که موضوع احکام ظاهریه چیست؟ برائت و حلیت و طهارت و این‌ها، مشکوک الحکم است. الان این شیء مشکوک الحکم هست یا نه؟ به حضرت عباس هست.

س: ??

ج: شارع بگوید این حلیت وقتی پایان می‌پذیرد که من برای مشکوک جعل کردم که من در واقع حرمت جعل بکنم.

س: ورود به معنای جعل نیست آخه.

ج: ورود یعنی همان صدور دیگه. اگر وصول باشد که هیچ عیبی ندارد. چون وقتی که وصول شد شک از بین می‌رود.

س: ...

ج: نه، صدور یعنی که شارع جعل بکند. صدور النهی من الشارع.

س: ...

ج: حالا این وسط شما الان می‌گذارید که حرف آقای اصفهانی تمام بشود.

س: ...

ج: این اشکال وارد وجود دارد.

پس این قانون کلی را ما باید همیشه یادمان باشد، به نحو کلی ایشان می‌فرماید که نمی‌شود احکام ظاهریه مغیا بشود به یک چیزی که یجامع با شک در حکم. غایت را یک چیزی قرار بدهی که در کنار آن غایت هنوز شک در حکم وجود دارد، این نمی‌شود چو وقتی شک در حکم وجود دارد موضوع تمام برای حکم ظاهری هست، چطور می‌گویی تمام شد؟ و این جا این چینی می‌شود. بله اگر ورود را به معنای وصول بگیریم بله درست است چون با وصول دیگه مشکوکیت از بین می‌رود. دیگرموضوع باقی نمانده ولی اگر صدور بگیری، صدور با مشکوک بودن موضوع مجامع است آن وقت موضوع هست حکمش نیست و این نمی‌شود. موضوع باشد حکمش نباشد تخلف است، خلف است، تخلف معلول از علت است و این غلط است. حالا این‌ها را هم نگویند که بگویند فلسفی است این حرف‌ها، یک امر واضحی است چون وقتی موضوع هست حکمش باید باشد دیگه. این بیان اول ایشان.

اگر شما این جا غایت هم نگیرید، مقید بگیرید، محدد هم بگیرید باز همین اشکال وارد است و می‌شود.

بیان دوم ایشان این است که اگر شارع بیايد این کار را بکند و مغیا کند یا مقید کند به عدم صدور واقعی نهی، این دلیل به درد نمی‌خورد الا به این که یک استصحابی در کنارش باشد چون همه جا شبهه موضوعیه برای ما است، شبهه مصداقیه دلیل است برای ما، شاید واقع شده باشد، شاید صادر شده باشد. آن وقت باید با استصحاب بفهمیم. این جا اشکال این است که اگر استصحاب شارع می‌خواهد در کنار این قرار بدهد استصحاب خودش کفایت می‌کند، دیگرم لازم نیست بیايد... مثل لقمه را از پشت سر در دهان گذاشتن می‌ماند؛ یک چیزی جعل کند که آن نیاز به استصحاب دارد. استصحاب که خودش کافی است. استصحاب می‌کنیم، نمی‌دانیم حرام است یا نه، استصحاب عدم حرمت می‌کنیم. چرا بیايد تبعید مسافت بکند؛ یک قانونی را جعل بکند که آن قانون استفاده از آن منوط به یک قانون دیگر است و حال این که آن قانون دیگر خودش خودکفا است و احتیاج به این ندارد.

س: ...

ج: فرقی نمی‌کند، این اثر ندارد، چرا؟ برای خاطر این که ادله احتیاط می‌آید چه کار می‌کند؟ به ذاته نمی‌گوید حرام است، و حال این که مستصحاب شما چیست؟ می‌گوید این بذاته حرام نبوده حالا هم حرام نیست کما این که کل شیء مطلق هم دارد همین بذاته می‌گوید. آن مستصحاب شما این است دیگرمستصحاب شما این است که بذاته حرام نبوده حالا هم حرام نیست.

س: ...

ج: به ذاته.

س: ...

ج: نه، مفاد استصحاب با ادله احتیاط تعارض می‌کند، دو تا اصل‌ها با هم متعارض می‌شوند به خاطر آن جهت.

این هم بیان دوم ایشان. پس بنابراین حرف ایشان خلاصه‌اش این شد که این حکم

ظاهری اباحه اگر بخواهد مغیا یا مقید باشد به عدم صدور نهی در واقع این دلیل کارآمدیش را از دست می‌دهد الا به ضم استصحاب. آن وقت این اولاً کار نادرستی است چون استصحاب خودش کافی است برای اثبات این مطلب.

س: ...

ج: نه، این کار غیرعقلایی است بخواهد این کار را بکند. چون خودش کفایت می‌کند و اگر...

حالا ایشان هم یک بیانی دارند این جا که بعداً بیشتر، حالا توضیحش را می‌گذاریم برای همان جا که بعداً ایشان متعرض می‌شود و در یک صورت هم می‌فرمایند استصحاب مثبت می‌شود در این جا.

و اما دلیل سوم ایشان و بیان سوم ایشان:

بیان سوم ایشان که این هم یک بیان دقیقی است. ایشان می‌فرماید ببینید می‌گوید «کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی» تا این که نهی وارد بشود در آن و صادر بشود در واقع. من که مکلف هستم و می‌خواهم از این روایت استفاده بکنم باید بدانم که غایت... می‌خواهم بگویم این مطلق است، این آزاد است باید غایت را بدانم که نیامده دیگر، غایت نیست. یعنی حرمت نیست، باید بدانم حرمت نیست، اگر می‌دانم حرمت نیست این می‌شود مشکوک الحلیة و الحرمة که من بخواهم بگویم مطلق است. پس بنابراین وقتی غایت این قرار می‌دهید شما، برای حکم ظاهری، حکم ظاهری حکمش چیست؟ مشکوک الحلیة و الحرمة هست. من وقتی می‌توانم به این حدیث تمسک کنم که غایت هنوز نیامده باشد. وقتی غایت نیامده هنوز پس یعنی حرمتی می‌دانم... نهی‌ای از شارع صادر نشده.

س: علم به غایت...

ج: کجا دارد علم، صدور دارد می‌گوید. پس بنابراین یعنی قبل از صدور نهی چینیست؟ در مقام حدوث قبل از صدور نهی حرمتی نیست. من هم که می‌خواهم پس باید همین جور باشد. یعنی چه کار کنم؟ باید بدانم غایت نیست تا من تمسک کنم بگویم این حلال است برای من.

س: ...

ج: آقا صبر کنید. آقای اصفهانی است، آقای اصفهانی همین جوری حرف نمی‌زند، خیلی دقیق است. حالا نمی‌گویم که ما خودمان نباید عقل‌مان را به کار بیندازیم ولی این جور هم نیست که زود بگوییم حرف ایشان مشکل دارد.

پس... شیخنا الاستاد قدس سره می‌فرمود من چهل آقای اصفهانی وارد نجف شدم. غبطه می‌خورد که کوه علم رفته زیر خاک و ما نشد از محضر او استفاده کنیم.

این دقتی که الان ایشان دارد اعمال می‌کند این جا که حالا من به این زبان یک قدری ساده درمی‌آورم فرمایشات ایشان را که ایشان می‌فرماید این غایت مگر این نیست. غایت این است که ورود نهی، صدور نهی در واقع. هر کسی می‌خواهد این را تطبیق کند و بگوید الان این مطلق است تا از آن استفاده بکند باید غایت را بداند حاصل نشده دیگر.

آن غایت نیست. وقتی غایت نیست یعنی نهی‌ای نیست، نهی در واقع صادر نشده. نمی‌گوید ندانی صادر شده یا نه، نهی صادر نشده اگر نهی صادر نشده پس مشکوک الحلیة و الرحمة نیست و حکم ظاهری برای مشکوک الحلیة و الحرمة است.

س: ...

ج: شک نبوده؟

س: بله.

ج: قبلاً پس شک نبوده؟

س: بله.

ج: قبلاً شک نبوده پس حکم ظاهری هم نبوده.

س: ...

ج: می‌دانم در بقاء یعنی چی؟ ببینید این که دارد می‌گوید «حتی یرد فیه نهی» یعنی قبل از این صدور نهی نبوده. نهی می‌خواهد حالا وارد بشود، بعد وارد بشود، پس وقتی نهی می‌خواهد بعد وارد بشود، قبل را می‌دانی نهی نیست، وقتی قبلاً می‌دانی نهی نیست پس معنا ندارد مشکوک الحرمة و الحلیة برای شما بشود.

س: ...

ج: صدور الجعل است....

س: ... یک چیزی جعل شده اما صادر نشده.

ج: یعنی چه صادر نشده؟ صادرات این نیست که مثلاً می‌گوییم اجناس مان را صادر می‌کنیم به آمریکا، صادر می‌کنیم به اروپا، یعنی وجود دارد صادر می‌کنیم. صدور این جا یعنی همان جعل، یعنی از شارع در بیاید این، یعنی صدور بکند. نه این که یک چیزی وجود دارد توی انبار گذاشتیم می‌خواهیم صادر کنیم به یک کشوری. صدور یعنی جعل.

س: ...

ج: بابا صدور الحکم، معنای آن غیر از جعل چیز دیگری هست؟

س: ...

ج: صادر نشده یعنی چی؟ من الشارع.

س: ...

ج: آن ابلاغ است، آن تبلیغ است نه صدور.

س: ...

ج: ببینید آن که پیامبر نفرموده باشد یعنی تبلیغی نفرموده ولی صادر که شده از شارع، شارع خداست. خدای متعال که شارع است...

س: ...

ج: ورد من الشارع دیگر، یعنی ورد من الشارع، صدر من الشارع.

س: ...

ج: ببینید ورود نهی از شما یعنی جعل شده.

س: ...

ج: نمی‌گوییم ورد... ببینید اشتباه نفرمایید؛ نمی‌گوییم ورد مرادف با جعل است، این را نمی‌گوییم اما می‌گوییم ورود حکم از شخص لایتحقق الا به بالجعل. «ورد منه» این لایتقبل منا، باید جعل بکند تا ورود از او صادق بیاید.

س: ...

ج: اصلاً با بیان اول دو تا است. ببینید اول دارد چهمی‌گوید؟ می‌گوید موضوع هست، نمی‌گوید موضوع نیست. این مثال سوم این است که اصلاً موضوع محقق نیست. بیان اول این است که موضوع هست و حکم آن نیست. بیان اول این بود که شما داری چه می‌گوی؟... من الان شک دارم، به این نکته توجه نمی‌کنیم که وقتی غایت این باشد معنایش این است که اصلاً تو شک نداری، نه می‌گوییم شک داری، مشکوک الحرمه و الحلیه هست پس شما شک را داری ولی غایت را چه قرار داده؟ غایت را ورود واقعی نهی قرار داده، صدور واقعی نهی قرار داده. با این که ... آن وقت لازمه‌اش چه می‌شود؟ لازمه‌اش این است که با این که شک شما وجود دارد، مشکوک الحلیه و الحرمه هست اما حکمش نباشد چون غایتش در واقع محقق شده. آن اشکال اول.

اشکال اخیر این بود که اصلاً اگر غایت را این قرار بدهی کسی که می‌خواهد از این روایت کند... هیچ کسی نمی‌تواند از این روایت استفاده کند و چون وقتی به این روایت نگاه می‌کند می‌فهمد مغایت آن کجاست؟ آن جایی که نهی وارد نشده باشد پس من باید بدانم نهی وارد نشده دیگر، تا بخواهم به مطلق تمسک کنم. اگر می‌دانم نهی وارد نشده شک ندارم دیگر در حلیت و حرمت.

س: ...

ج: چشم‌بندی و این‌ها هم نیست، خیلی واضح است.

س: برای این که ما علم به صدور نداریم...

ج: علم نداریم توی غایت. بابا واقع الصدور را غایت قرار داده است.

س: ...

ج: یعنی شما... یکی یکی سؤال‌های من را جواب بدهید. شما اگر می‌خواهید به مغیا تمسک کنید باید احراز کنید که غایت نیست مثل این که می‌خواهید مثلاً... ماه رمضان

هست می‌خواهید سحری بخورید باید احراز کنید که روز نیست چون گفته تا طلوع فجر می‌توانید باید بدانی که الان طلوع فجر نشده. یا به علم یا بروید احراز کنید تا بتوانید بگویید می‌توانم بخورم. حالا این جا هم می‌خواهید بگویید این شیء مطلق است، آزاد است باید بدانی نهی واقعی صادر نشده حالا آن بیان دوم که استصحاب می‌گوید و این‌ها آن که آن اشکال را داشت. باید بدانید که نهی صادر نشده، اگر می‌دانی نهی صادر نشده، این را احراز می‌خواهی بکنی که نهی صادر نشده پس دیگر شک در این نداری.

س: ... حدیث مفادش این است که اشیاء مطلق هستند تا علم به ورود نهی پیدا کنی.

ج: اگر علم ورود باشد که همان وصول است.

س: علم به صدور و جعل پیدا کنی. ...

ج: علم یعنی همان وصول دیگر. اگر شما... حرف سر این است که اگر این جا ورود را به معنای صدور واقعی بگیریم نه به معنای ورود به شما که به معنای وصول و رسیدن و علم پیدا کردن است. اگر آن باشد که حرفی نیست. آقای اصفهانی می‌خواهد بگوید شما دو تا احتمال این جا داشتید؛ یکی این که به معنای حدوث باشد، یا به معنای صدور باشد که مساوق با علم است. وصول باشد ولی مساوق با علم پیدا کردن است. این دومی که اشکال ندارد و خوب هم هست. آن اولی منظور دارد، آن را ابطال می‌کنیم یعنی که به معنای وصول باشد.

دقق فی المقام قدس سره و این قرینه‌ای که ایشان می‌فرماید این قرینه‌ای است که ما ولو قبول بکنیم که کلمه ورود به هر دو معنا هست ولی این معنا را می‌گوید.

بعد یک پیاز داغ‌ها و یک تتماتی هم دارد کلام ایشان که دیگه اصل مطلب و جان مطلب همین بود که عرض کردیم.

حالا آیا این قبول است یا قبول نیست؟ این فرمایش قبول است. حالا یک مناقشه از آن را ذکر بکنم بقیه‌اش باشد برای ...

بینید ما می‌گوییم نختار که این حلیت واقعی است، شما می‌فرمایید که این خلف لازم می‌آید چون حلیت واقعی منشأش لا اقتضائیت است، بعد اگر «حتی یرد فیه نهی» بگویید این معنایش این است که آن چیزی که فرضه لا اقتضاء، بشود مقتضی برای حرمت. این اشکال ایشان. سؤال ما از ایشان این است که چه برهانی وجود دارد بر این که هر چیزی که در یک برهه‌ای لا اقتضاء شد للتالی باید لا اقتضاء باقی بماند. این چه برهانی است، ممکن است یک شیء‌ای در یک برهه‌ای لا اقتضاء باشد نسبت یک امری بعداً مقتضی بشود. این اشکال دارد؟ برهانی داریم بر این که نمی‌شود؟

س: ...

ج: نه رشد می‌کند، حرکت دارد می‌کند، حرکت جوهری دارد، حرکت دارد می‌کند. الان اقتضای چیزی را ندارد بعداً اقتضاء پیدا می‌کند مثل خود انسان تا صباوت دارد اقتضای این که تلقی مطالب عالی را بکند ندارد، ریاضی بفهمد، چه بفهمند ندارد. مقتضی نیست ولی در طول زمان این اقتضاء برای او پیدا می‌شود. بنابراین شارع هم که محیط به همه اشیاء هست و همه چیزها را می‌داند می‌گوید تا نهی از من صادر نشده موضوعات لا

اقتضاء هستند. آن وقتی که نهی صادر می‌شود آن وقت یک جایی است که من فهمیدم که این از لااقتضایی درآمده فلذا حرام می‌کنم، دیگر اباحه هم نیست. پس بنابراین کأنّ مفروض این محقق بزرگوار این است که هر چه اباحه... اباحه واقعیه برای آن جایی است که چه باشد؟ لا اقتضائیت لللتابی باشد برای همیشه. اگر این بود بله خلف لازم می‌آمد. اما اگر گفتیم که نه، موضوعات لا اقتضائیت‌شان می‌شود مقطعی باشد و برهانی نداریم بر این که لا اقتضائیات دائمی است. مقطعی می‌تواند باشد، پس اشکالی ندارد. کما این که مقتضای‌ها هم مقطعی می‌تواند باشد. شاهد بر این که مقتضی‌ها مقطعی هست همین نسخی است که ایشان مثال زده. شاهد بر این مقتضی‌ها مقطعی است همین نسخی است که ایشان مثال زدند. تا یک مدتی حرام بوده حرمت را برمی‌دارد. آن وقت که حرام بوده اقتضای حرمت بوده. این اقتضاء شد نسخ می‌شود. اقتضای وجوب بوده مثل بیت المقدس خواندن اقتضای وجوب داشته تا یک برهه‌ای. بعد آن اقتضای وجوب تمام شد آن نسخ می‌شود، الی الکعبه خواندن که مقتضی وجوب دارد جعل می‌شود.

پس همان طور که مقتضیات لازم نیست تالی باشد و مقطعی می‌تواند باشد لا اقتضایی‌ها هم می‌تواند مقطعی باشد و لازم نیست دائمی باشد. بنابراین این برهان... همین که ما یک جا را اشکال کنیم کفایت می‌کند چون ایشان باید تمام فروض ناصحیح باشد، ناصواب باشد تا قرینه درست بشود. همین که یک جای آن مناقشه شد این دیگر کافیت می‌کند برای این که قرینه نتواند قرینیت داشته باشد.

حالا بر این مناقشات دیگری هم هست، حضرت امام قدس سره این جا از جاهایی است که خیلی پرداختند به کلام مرحوم اصفهانی حالا بخشی از کلمات ایشان را هم فردا متعرض می‌شویم

وصلی الله علی محمد و آل محمد.